

دو فصلنامه علمی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال سی و سوم، دوره جدید، شماره ۳۲، پیاپی ۱۱۷، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۱۵۷-۱۳۵

انگاره شاهنشاهی آسیایی هخامنشی به روایت محاوره لوسیسی اثر افلاطون^۱

فرزاد رفیعی فر^۲، اسماعیل سنگاری^۳، سید مسعود سیدبنکدار^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۳

چکیده

محاوره سقراطی لوسیسی از جمله نخستین آثار افلاطون محسوب می شود و در متن آن دو اشاره گذرا به شاهنشاهی هخامنشی و مسائل مرتبط با آن مشاهده می شود. در این محاوره که محتوای اصلی آن در باب دوستی و ماهیت آن است، نخست از شاه بزرگ هخامنشی و سیادت و فرمانروایی وی بر آسیا و نیز میراث وی برای مهمترین پسرش سخن رفته و در جایی دیگر نیز در ضمن گفت و گو به کوتاهی به داریوش یکم و گنج های او نظر افکنده شده است. پژوهش حاضر، با هدف دستیابی به فرصتی برای اندیشیدن مورخانه در باب جلوه ها و وجهه های گوناگون شاهنشاهی هخامنشی در اذهان معاصرانش، تنها به یکی از این دو مورد یعنی اشاره افلاطون به تسلط تمام عیار شاه بزرگ پارس بر سراسر سرزمین آسیا می پردازد. این تحقیق در پی آن است که بخشی از محاوره لوسیسی را که پیش از این در مطالعات شاهنشاهی هخامنشی جایگاه ویژه ای نداشته است، به مثابه دروازه ورود به مطالعه ای تاریخی در باب این حکومت بررسی کند. در حقیقت پژوهش حاضر که داده های آن با استفاده از منابع کتابخانه ای فراهم شده است، با روشی توصیفی تحلیلی و از طریق خوانش انتقادی متن لوسیسی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2025.48003.1746

۲. دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:

f.rafiifar@yahoo.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول):

e.sangari@ltr.ui.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران:

sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir

- این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان "تفسیر انتقادی ادبیات سقراطی افلاطون و کسنوفون درباره شاهنشاهی هخامنشی" در دانشگاه اصفهان است.

همراه با تعدادی از سایر منابع و متون یونانی معاصر با حیات سیاسی هخامنشیان، به بررسی و مطالعه‌ای در باب ریشه‌ها و تصوراتی می‌پردازد که سبب پیدایی انگاره و مفهوم ذهنی شاه پارسی مسلط بر سراسر آسیا در میان یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد شده بود.

کلیدواژه‌ها: شاهنشاهی هخامنشی، لوسیسی، افلاطون، شاه بزرگ، آسیا.

مقدمه

در محاوره سقراطی لوسیسی^۱، افلاطون^۲ در دو مقطع به کوتاهی از شاهنشاهی هخامنشی و مسائل مرتبط با آن سخن می‌گوید. در مرتبه نخست، شاه بزرگ هخامنشی و بزرگ‌ترین پسر وی به‌عنوان فرمانروای آتی آسیا مورد اشاره قرار گرفته‌اند و دومین اشاره نیز مربوط به داریوش یکم هخامنشی و گنج‌های او است. هر دو اشاره مذکور از زبان سقراط^۳ و در جریان گفت‌وگوی وی با دو نوجوان موسوم به لوسیسی و منکسنوس^۴ بیان شده که باتوجه به ماهیت تمثیلی مورد نخست و حاشیه‌ای بودن اشاره دوم، در خوانشی سطحی هیچ‌یک توجه خاصی را برنمی‌انگیزانند. این موضوع سبب شده است که در تحقیقات افلاطون‌شناسان و پژوهشگران تاریخ و فلسفه جهان باستان نیز اشارات این مکالمه به هخامنشیان چندان مورد توجه قرار نگیرد.^۵ بر همین اساس لوسیسی هیچ‌گاه به‌مثابه منبعی برای تاریخ شاهنشاهی هخامنشی در نظر گرفته نشده است و از پیشینه پژوهشی شایان‌ذکری در این باب برخوردار نیست.

باوجود این، نگارندگان پژوهش حاضر به‌رغم آن که در این تحقیق تنها به تلاشی برای تفسیر انتقادی یکی از دو مورد حضور شاهنشاهی هخامنشی در محاوره مذکور پرداخته‌اند، چنین می‌اندیشند که هر دو اشاره کوتاه و در ظاهر پیش‌پاافتاده به هخامنشیان در متن لوسیسی از ارزش قابل توجهی برخوردار بوده و این رساله برخلاف شایستگی خود از جریان مطالعات و تحقیقات در باب شاهنشاهی هخامنشی به دور افتاده است.

علت تأکید بر مدعای یادشده آن است که نویسندگان سطور در این نکته با مکالاه^۶ هم‌داستان‌اند که «متون ممکن است چیزهای متنوعی درباره گذشته آشکار کنند و چگونگی تفسیر مورخان به نوع اطلاعاتی که می‌جویند بستگی دارد» (مکالا، ۱۳۹۲: ۴۱). به‌عبارت دیگر

1. Lysis

2. Plato

3. Socrates

4. Menexenus

۵. به‌هرروی باید این نکته را در نظر گرفت که مجموعه آثار منسوب به افلاطون تاکنون به‌طور کلی جایگاه

ویژه‌ای در مطالعات ایران باستان در دوره هخامنشی نداشته است (رفیعی فر و دیگران، ۱۴۰۲: ۳۷).

6. C. Behan McCullagh

اگر محقق فرضی تنها به دنبال کشف و استخراج داده‌های جدید در باب آنچه احتمالاً خود بدان «تاریخ واقعی شاهنشاهی هخامنشی» اطلاق می‌کند باشد، داده‌های مندرج در متن *لوسیسی* به وضوح و به‌ویژه از حیث حجم از صلاحیت چندانی برای آن که این رساله در جایگاه یک منبع اصلی یا حتی فرعی و جانبی قلمداد شود، برخوردار نیستند.

مورخ فرضی مذکور تحت‌تأثیر چنین دیدگاهی، طبیعتاً هیچ‌گاه زیر بار پذیرش نظرگاهی مبنی بر اجحاف در حق *لوسیسی* به‌عنوان یک منبع برای مطالعات تاریخ هخامنشی نخواهد رفت. در واقع، ارزش اشارات مذکور تنها در این است که امکان اندیشیدن و نه امکان کاوش با امید کشف و آشکارسازی، در باب تعدادی از «انگاره»‌هایی فراهم می‌کنند که در اذهان دسته‌ای از معاصران هخامنشیان، یعنی دسته‌ای از یونانیان یا دست‌کم جماعتی از ساکنان آتن - شکل گرفته بود و بر تلقی‌ها و برداشت‌های آنان از ماهیت و عملکرد این شاهنشاهی تأثیرگذار بود.

باید گفت در پژوهش حاضر «انگاره» به تأسی از آشوری (۱۳۸۹: ۱۹۰) و همچنین قراملکی و ناسخیان (۱۴۰۰: ۶۳-۵۹)، به‌عنوان معادلی برای مفهوم *Image* در نظر گرفته شده است. مراد راقمان این سطور از مفهوم «انگاره» در یک مطالعه تاریخی، تصور، پنداشت و گمانه‌ای عمومی یا دست‌کم تا اندازه‌ای رایج و هماهنگ است که در اذهان معاصران یا پسینیان یک شخصیت، سازمان، پدیده یا به‌طور کلی هر مسئله تاریخی، نسبت بدان به وجود آمده باشد. به‌طوری که آن تصور، پنداشت و گمانه در قضاوت، داوری و نگرش آنان نسبت به آن موضوع تاریخی اثرگذار باشد.

براین اساس، اگر جایگاه یک منبع در یک مطالعه تاریخی به وضعیت آن در کانون پژوهش وابسته باشد، *لوسیسی* به‌طور کامل شایسته آن است که در مطالعه نمودها و جلوه‌های مختلف شاهنشاهی هخامنشی در نگاه و نگرش معاصران آن، یک منبع کانونی و محوری محسوب شود. با چنین نگاهی، پژوهش حاضر در حقیقت تحقیقی است در باب «انگاره»‌های موجود در اذهان برخی از معاصران شاهنشاهی هخامنشی، آن‌طور که از دریچه متن محاوره سقراطی *لوسیسی* می‌توان بدان نگرست.

در جریان تحقیق حاضر متن دو برگردان فارسی از *لوسیسی* در کنار سه ترجمه انگلیسی از متن مذکور که داده‌های کتاب‌شناسی تمامی آن‌ها در فهرست منابع و مآخذ پژوهش درج شده است، مورد رجوع و استفاده نگارندگان بوده است. همچنین ارائه ارجاعات به متن *لوسیسی* و سایر آثار افلاطون و نیز تمامی اشارات به صفحه‌ای از نوشته‌های این فیلسوف، با توجه به نظام صفحه‌بندی استپانوس^۱، یعنی شیوه‌ای که به‌کارگیری آن در مطالعات قاطبه پژوهشگران تاریخ

فلسفه و افلاطون‌شناسان جهان رواج تام دارد صورت گرفته است.

۱. مختصری در باب لوسیوس

اصالت و زمان نگارش

محاوره سقراطی موسوم به لوسیوس برحسب معمول به‌عنوان یکی از نمونه‌های بارز هنر نویسندگی افلاطون و زبردستی وی در امر ترسیم تصاویر جاندار و زیبا در نظر گرفته می‌شود (صناعی، ۱۳۵۱: ۶۷؛ رز، ۱۳۷۲: ۳۸۰؛ گمپرتس، ۱۳۷۵: ۲/ ۹۲۳). اشلایرماخر^۱ تردید برخی از معاصران خود در باب اصالت این رساله را سخت‌گیرانه و مردود می‌شمارد و از میان پژوهشگران جدیدتر نیز گاتری^۲ با ایرادات منتقدان قرن نوزدهم که لوسیوس را در شأن افلاطون نمی‌دانستند موافقتی ندارد (Schleiermacher 1836, 80، گاتری، ۱۳۷۷: ۱۳/ ۲۴۶). به بیان دیگر هرچند در گذشته، مسئله اطمینان در باب اصالت لوسیوس همواره و به‌طور کامل بدون معارض نبوده است امروزه صاحب‌نظران تردید چندانی در انتساب آن به افلاطون روا نمی‌دارند (کاپلستون، ۱۳۸۹: ۱۶۲-۱۶۴؛ رز، ۱۳۷۲: ۳۸۸-۳۸۷).

قابطه پژوهشگران و افلاطون‌شناسان با توجه به محتوای بنیادی رساله و مسائلی نظیر ساختار و سبک ادبی، لوسیوس را یکی از آثار متقدم افلاطون و محصول دوره‌های آغازین فعالیت وی در حوزه نگارش منظور کرده‌اند (صناعی، ۱۳۵۱: ۶۷؛ یگر، ۱۳۹۳: ۳/ ۱۳۷۶؛ رز، ۱۳۷۲: ۳۸۸-۳۸۷).

هیوبی^۳ در طبقه‌بندی زمانی هفت‌بخشی که از آثار افلاطون ارائه داده است، لوسیوس را در دسته نخست جای داده (هیوبی، ۱۳۹۳: ۶۰) و کاپلستون^۴ رساله مذکور را از زمره آثار مربوط به دوره آغازین فعالیت افلاطون موسوم به «دوره سقراطی» دانسته و به‌صورت دقیق‌تر نگارش آن را پیش از وقوع نخستین سفر فیلسوف به سیسیل برآورد می‌کند (کاپلستون، ۱۳۸۹: ۱۶۸). افزون بر این محتوا و ساختار لوسیوس موجب آن است که اشلایرماخر نه تنها این مکالمه را از آثار متقدم افلاطون محسوب کند، بلکه آن را به‌مثابه یک تمرین محاوره پیش‌پافتاده مورد توجه قرار دهد که نمی‌توان نگارش آن را به دوره استادی و تبحر افلاطون، یعنی زمانی مقارن با تدوین آثار متأخر او نسبت داد (Schleiermacher: 1836, 75). همسو با دیدگاه‌های مذکور، ساختار رساله و به‌ویژه مشابهت نحوه خاتمه‌یافتن آن با نخستین محاورات افلاطون، گاتری را نیز بر آن داشته که لوسیوس را در میان مجموعه متون افلاطون، از حیث زمان تحریر اثری متقدم

1. Friedrich D. E. Schleiermacher

2. W. K. C. Guthrie

3. Pamela M. Huby

4. Frederick C. Copleston

۲. مروری بر محتوای کلی و ارزش و جایگاه لوسیسیس

مفهوم «دوستی» و چستی آن اصلی‌ترین درون‌مایه لوسیسیس محسوب می‌شود (یگر، ۱۳۹۳: ۲/ ۸۱۴)، موضوعی که افلاطون بعدها در دو رساله دیگر یعنی *فایدروس*^۲ و *سومپوسیوم*^۳ نیز بدان پرداخته است (Jowett 1892, 43, Schleiermacher 1836, 74, Nicholas 2009, 152). برخی از محققان با توجه به همین قرابت محتوایی، لوسیسیس را به مثابه مقدمه و دیباچه‌ای برای *فایدروس* و *سومپوسیوم* و نیز نخستین کوشش افلاطون برای عمیق‌تر اندیشیدن در زمینه دوستی در نظر آورده‌اند (گمپرتس، ۱۳۷۵: ۲ / ۹۲۳، یگر، ۱۳۹۳: ۲ / ۸۱۴).^۴ با وجود این، یکی از مهم‌ترین تضادهای موجود میان لوسیسیس با دو رساله یاد شده در این است که در این محاوره ماجرا به طور تمام‌وکمال توسط سقراط افلاطونی روایت می‌شود، در حالی که در *فایدروس* و *سومپوسیوم* چنین نیست (Nicholas 2009, 155-156).

لوسیسیس با شرح ملاقات سقراط افلاطون با جمعی از آشنایان در مجاورت ورزشگاهی تازه تأسیس آغاز می‌شود که به دعوت یکی از این دوستان موسوم به هیپوتالس^۵ به جمع مذکور می‌پیوندد (203a-204a). گفت‌وگو به گونه‌ای پیش می‌رود که یکی دیگر از حاضران که کتسیپوس^۶ نامیده می‌شود سقراط را با لحنی آغشته به چاشنی ریشخند و درعین حال دوستانه، از دل‌باختگی شورانگیز هیپوتالس به جوانی نورس یعنی لوسیسیس آگاه می‌سازد (204c-d). هیپوتالس که به گفته کتسیپوس از شدت علاقه‌مندی به لوسیسیس به سرودن شعر و خطابه‌های مفصل و پایان‌ناپذیر در باب او پرداخته - و به تعبیری خود را به موضوع خنده دوستانش مبدل ساخته (صناعی، ۱۳۵۱: ۶۹) و با وجود این در رام‌کردن معشوق خود توفیقی نداشته است، از سقراط درخواست می‌کند او را راهنمایی کند که چگونه و به چه شیوه‌ای باید با لوسیسیس سخن

۱. خواننده محترم در صورت تمایل برای تحقیق بیشتر در مسئله کرونولوژی و تعیین زمان نگارش آثار افلاطون می‌تواند به اثر زیر مراجعه کند که شامل کوششی برای تعیین زمان نگارش آثار از طریق تفسیر انتقادی و شامل نظرات تعداد قابل توجهی از صاحب‌نظران تا ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی بوده است (Brandwood, 1990).

2. Phaedrus

3. Symposium

۴. گفتنی است فارغ از محتوا، می‌توان شباهت‌هایی میان لوسیسیس و تعدادی از سایر آثار افلاطون نیز جست‌وجو کرد. به‌عنوان نمونه شباهت دو رساله لوسیسیس و *خارمیدس* از جهت نام‌گذاری به نام دو جوان زیبا که هر کدام جوانان و دلدادگان مشتاق متعددی را دور خود جمع کرده‌اند می‌تواند نمونه‌ای از شباهت این رساله با یک اثر دیگر قلمداد شود (Kenny 2006, 43).

5. Hippothales

6. Ctesippus

بگوید تا بتواند دل او را به دست آورده و بر غرور محبوب خود لگام بزند (206b-c). بدین منظور، سقراط و همراهان به ورزشگاه وارد شده و در گوشه‌ای می‌نشینند تا لوسیوس که گویا به مشارکت در بحث و گفت‌وگو کشش داشته است (206c-d) به جمعشان بپیوندد. سرانجام لوسیوس به همراه دوست خود منکسنوس^۱ به سوی سقراط و همراهان او آمده و نزد ایشان می‌نشیند، درحالی‌که هیپوتالس^۱ دلباخته و شیدا تمامی تلاش خود را به کار می‌برد تا در پشت سر سایر حاضرین پنهان شده و دور از چشم معشوق، به گفت‌وگوی سقراط و لوسیوس گوش می‌سپارد (207a-b).

سقراط گفت‌وگو را با سؤال و جواب در باب دوستی و صمیمیت لوسیوس و منکسنوس، طرح پرسش‌هایی در مورد علاقه والدین لوسیوس به وی و میزان و محدوده اختیاراتی که آنان برای فرزند خود در نظر گرفته‌اند آغاز کرده (207c-e) و در جریان مکالمه و پرسش و پاسخ، جوان زیباروی را به آنجا می‌کشاند که به نادانی خود معترف شود (210d) تا بدین سان طریقه سخن گفتن با معشوق را بدون آن که سبب فزونی غرور و تبختر او شود به هیپوتالس بیاموزد. گفت‌وگوی سقراط با لوسیوس و نیز منکسنوس ادامه یافته و فیلسوف به ردوبدل کردن پرسش و پاسخ‌هایی در باب مفهوم دوستی و مفاهیم مرتبط با آن از قبیل چگونگی رابطه عاشق و معشوق با یکدیگر می‌پردازد، اما رساله با سررسیدن سرپرستان دو نوجوان و بدون حصول نتیجه‌ای نهایی در باب دوستی و کیستی دوست - امری که سقراط افلاطون خود در خاتمه محاوره بدان اعتراف می‌کند (223b) به پایان می‌رسد.

در باب ارزش و جایگاه محاوره در میان مجموعه آثار افلاطون، همان‌گونه که مترجمان انگلیسی لوسیوس در انتشارات دانشگاه کمبریج یادآور شده‌اند، این مکالمه غالباً و باتوجه به رواج این نظرگاه که محتوای اصلی آن یعنی دوستی در رساله سومپوسیوم به‌طور کامل‌تر و رضایت‌بخش‌تری به بحث گذارده شده است، از زمره دستاوردهای نمایان و باشکوه افلاطون تلقی نمی‌شود (البته پیر و راو به صراحت اذعان داشته‌اند که خود با این دیدگاه موافق و هم‌سو نیستند) (Penner & Rowe 2005, 297-299).

به عبارت دیگر برخی از محققان لوسیوس را به‌عنوان رساله‌ای ناکام و ناموفق در نظر گرفته‌اند (Hetherington 2009, 40) یا دست‌کم از اساس بر این باورند که «این رساله پیشرفتی محسوب نمی‌شود» (گاتری، ۱۳۷۷: ۱۳ / ۲۴۰). چنین نقطه‌نظری احتمالاً می‌تواند متأثر از این

۱. به نظر می‌رسد منکسنوس باید همان جوانی باشد که افلاطون رساله‌ای مستقل نیز به نام او نگاشته است (صناعی، ۱۳۵۱: ۶۸). درمورد لوسیوس نیز هرچند اطلاع دقیقی از هویت و سرنوشت وی وجود ندارد، شواهدی از حضور چنین فردی معاصر با سقراط در آن یافت شده است (گاتری، ۱۳۷۷: ۱۳ / ۲۲۸).

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۳، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲ / ۱۴۱

واقعیت باشد که لوسیوس همچون خارمیدس^۱ و لاکس^۲ از آن دسته مکالمات افلاطونی است که به سرگشتگی و بی‌نتیجگی در پایان متن ختم شده‌اند (Nicholas: 2009, 153, Jowett: 1892, 41-43؛ صناعی ۱۳۵۱، ۶۷).

هخامنشیان در لوسیوس

همان‌گونه که پیش از این اذعان شد، متن مکالمه سقراطی لوسیوس حاوی دو اشاره کوتاه و گذرا به هخامنشیان و مسائل مرتبط با شاهنشاهی هخامنشی است که دست‌کم در خوانشی سطحی، هیچ‌کدام چندان حائز اهمیت به نظر نمی‌رسند. در مرتبه یکم، پای «شاه بزرگ» در گفت‌وگوی نخست سقراط افلاطون با لوسیوس و ضمن طرح پرسش در باب حدود اختیارات تعیین‌شده این نوجوان از سوی پدر و مادر او، به میان کشانده می‌شود (209d).

سقراط از مصاحب جوان خود در باب علت آن که والدینش دست او را در برخی از امور کاملاً باز گذاشته، اما در انجام سایر کارها آزادی را از او دریغ داشته‌اند سؤال می‌کند و لوسیوس پاسخ می‌دهد: «گمان می‌برم علت آن است که این کارها را می‌دانم و کارهای دیگر را نمی‌دانم» (209c). سقراط این پاسخ را پذیرفته و گفت‌وگو را پی می‌گیرد:

گفتم: درست است، پدرت برای این که تو را در همه کار آزاد بگذارد منتظر آن نیست که مسن‌تر گردی؛ بلکه هر روز که بداند داناتر از خود او شده‌ای اختیار خود و همه دارایی خویش را به تو خواهد سپرد.

گفت: من نیز بر این عقیده‌ام.

گفتم: درباره همسایه‌ات چه می‌گویی؟ اگر او نیز بداند که تو بهتر از او می‌توانی خانه او را سامان دهی اختیار خانه خود را به تو نخواهد داد؟

گفت: بی‌گمان چنین خواهد کرد.

گفتم: مردم آتن نیز اگر بدانند که تو می‌توانی امور شهر را اداره کنی اختیار شهر خود را به تو خواهند سپرد؟

گفت: بدیهی است.

گفتم: درباره شاه ایران^۳ چه می‌گویی؟ اگر من و تو به نزد او برویم و بر او ثابت

1. Charmides

2. Laches

۳. این عنوان در برگردان لطفی به صورت «شاه ایران» درج شده است؛ درحالی‌که صناعی از عبارت «شاهنشاه بزرگ» استفاده می‌کند. پیر و راو و نیز هترینگتون در برگردان‌های انگلیسی خود عنوان *The Great King* را به کار برده‌اند. تمامی این معادل‌ها برگردان عبارت یونانی μέγας βασιλεύς به معنی شاه بزرگ است که معمولاً مراد از آن در متون یونانی معاصر با حیات هخامنشیان، شخص مستقر بر مسند فرمانروایی این شاهنشاهی بود.

کنیم که در غذا پختن بصیرتر از پسر او هستیم، پختن غذاها را به ما واگذار خواهد کرد یا به بهترین پسرش که وارث سلطنت آسیاست؟
گفت: به ما (209c-e).

سقراط به طرح پرسش‌هایی از این دست ادامه داده و در نهایت بدین شرح نتیجه‌گیری می‌کند: «گفتم: پس لوسیوس گرامی، در هر کار که به آن دانا باشیم همه مردمان، چه یونانی و چه بیگانه، ما را آزاد خواهند گذاشت» (210a-b).

در بخش آتی ضمن شرح تفسیر نگارندگان، جایگاه و اهمیت داده‌های مذکور در بونه نقد و ارزیابی قرار خواهد گرفت.

اما همان‌گونه که پیش‌ازین نیز اشاره شد هخامنشیان در یک قطعه دیگر از متن لوسیوس نیز حضور دارند که پژوهش حاضر بدان نخواهند پرداخت. درحقیقت اهمیت اشاره دوم در نظر نگارندگان به اندازه‌ای است که تلاش برای تفسیر انتقادی آن را به پژوهشی مستقل در آینده موکول کرده‌اند. به هر روی سقراط افلاطون در دومین بخش گفت‌وگو، یعنی پس از پایان بخش نخست پرسش و پاسخ با لوسیوس، این بار منکسنوس را مورد خطاب قرار داده و در جریان مکالمه با وی برای دومین بار به هخامنشیان، و این بار به صورت دقیق‌تر و با ذکر نام، به یکی از فرمانروایان هخامنشی اشاره می‌کند. سقراط به منکسنوس اذعان می‌دارد که برخلاف بسیاری از مردمان که خواهان مال و ثروت و دارایی‌هایی نظیر اسب و سگ و اقلام باارزش دیگر هستند، تنها به دوست دلبستگی دارد: «یک دوست خوب را به زیباترین دراج و خروس و اسب و سگ برتری می‌نهم و به همه گنج‌های داریوش و حتی به خود داریوش نمی‌فروشم» (211e).

ارزیابی جایگاه و اهمیت داده‌ها: انگاره شاهنشاهی آسیایی هخامنشی

سقراط افلاطونی در صفحه ۲۰۹ متن لوسیوس، نکته‌ای بر زبان آورده است که راقمان این سطور تمایل دارند از آن با عنوان «انگاره شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» یاد کنند. پیش از خوانش دقیق‌تر متن باید در نظر داشت مفسران آثار افلاطون دیدگاه غالباً یکسانی در باب این موضوع دارند که سخن سقراط افلاطون مبنی بر این که پدر، همسایه، اهالی آن و به ویژه «شاه بزرگ» در صورت آگاهی از خرد و کفایت برتر لوسیوس و صرفاً به همین علت زمام امور خانه یا سرزمین خود را به دست وی بپارند عجیب، نپذیرفتنی و غیر منطقی به نظر می‌رسد (Penner & Rowe 2005, 28, Hetherington 2009, 69). اما توجه به این نکته نباید سبب غفلت از این شود که تمامی این بخش از مکالمه، همان‌گونه که پندر و راو نیز بر آن صحه

گذارده‌اند، در چارچوب ماهیت و سلسله‌مراتب اقتدار روایت شده است (Penner & Rowe, 2005, 29).

در نتیجه چنین می‌نماید که سقراط در هر مورد، فرد یا افرادی را مثال می‌زند که نسبت به موارد قبلی بر پله‌ای مرتفع‌تر از حیث میزان توانایی و قدرت مستقر شده است: در مرحله نخست از پدر لوسیسی و همسایه وی سخن می‌رود که حدود اختیارات و توانایی مشخصی، یعنی تنها در محدوده منزل و املاک شخصی خویش داشته و افرادی هم‌پایه و هم‌رده تلقی می‌شوند. اهالی آتن بر دومین پله قرار گرفته‌اند. حدود اختیار و قدرت ایشان محدود به اداره و تصمیم‌گیری برای سرنوشت دولت‌شهر خویش و مثلاً املاک و دارایی‌های آن در خارج از دیوارهای شهر است. در آخرین مرحله به «شاه بزرگ» پرداخته می‌شود که فرزند مهترش وارث فرمانروایی آسیا و در نتیجه خودش زمامدار فعلی آن است؛ بنابراین در این سلسله‌مراتب پلکانی، شاه پارس به صورت طبیعی در جایگاه بزرگ‌ترین مرجع قدرت و اختیار قرار دارد و به همین سبب ادامه گفت‌وگو نیز با طرح پرسش‌های سقراط در باب وی شکل می‌گیرد.

به عبارت دیگر افلاطون -نویسنده‌ای از اهالی دولت‌شهر آتن، در متنی که به صورت طبیعی نخستین مخاطبان عمده و بی‌واسطه آن احتمالاً از میان همشهریان معاصر خود وی بوده‌اند، به سادگی و بدون هراس از این که نوشته او با نگرش سایر آتنی‌های سده چهارم پیش از میلاد مغایر باشد، قدرت شاه پارس را در پله‌ای فراتر از اهالی آتن -در جایگاه زمامداران این دولت‌شهر برآورد کرده است.

به نظر می‌رسد وجود یک انگاره رایج در باب شاهنشاهی هخامنشی و درجه عالی اقتدار آن در مقایسه با سایر صاحبان قدرت سبب آن است که افلاطون بتواند بدون خطر مواجهه با انتقاد و خرده‌گیری و حتی در معرض اتهام «پارس‌گرایی» قرار گرفتن، شاه بزرگ را در جایی بالاتر از زمامداران دولت‌شهر آتن که در کنار دولت‌شهر اسپارت احتمالاً عالی‌ترین مرجع دارای قدرت در یونان باستان محسوب می‌شد بنشانند. این نکته با برداشت به‌غایت ساده و در عین حال هوشمندانه و حائز اهمیت کخ^۱ هماهنگ است که معتقد بود یونانیان باستان، هرگز شاهنشاهی هخامنشی و در نتیجه قدرت شاه آن را دست‌کم نمی‌گرفتند (کخ، ۱۳۸۵: ۲۹).

این بخش از متن لوسیسی افزون‌بر آن که به صورت ضمنی و تلویحی از انگاره قدرت عالی شاهنشاهی هخامنشی در اذهان آتنیان معاصر آن خبر حکایت دارد، یک تصور رایج و متداول دیگر در باب حدود جغرافیایی مرجعیت اقتدار هخامنشیان را نیز این بار به‌صراحت و به‌طور دقیق مورد اشاره قرار داده است: سقراط افلاطونی جانشین شاه بزرگ را فرمانروای آتی

سرزمینی تحت عنوان «آسیا» می‌خواند و همان‌گونه که پیش‌ازین اشاره شد نتیجه منطقی چنین دیدگاهی این است که مسند شاهنشاه هخامنشی نیز مترادف با زمامدار و فرمانروای فعلی آسیا تلقی شود.

در اینجا مسند فرمانروای شاهنشاهی هخامنشی، فارغ از نام و هویت شخصی فردی که بر این مسند تکیه زده باشد، پدیده‌ای تاریخی است و فرمانروای آسیا قلمدادکردن این فرد، انگاره‌ای است که در اذهان یونانیان و به‌ویژه آتانیان معاصر این شاهنشاهی، در باب گستره جغرافیایی و محدوده مکانیِ روایی و رواج اقتدار عالی وی شکل گرفته است. به عبارت دیگر یکی از ابعاد و جلوه‌های رایج و تاندازه‌ای عمومی فرمانروای هخامنشی در نگاه معاصران آتانی آن عبارت است از شاهی که بر آسیا حکم می‌راند.

طرح چنین ادعایی به احتمال قریب به یقین سبب آن خواهد شد که یک خواننده متخصص و فاضل، نگارندگان پژوهش حاضر را دست‌کم با دو پرسش مهم که می‌توان هر دو را به مثابه چالش‌هایی بنیادی و اساسی برای مدعای یاد شده در نظر گرفت روبه‌رو کند. سطور آتی این پژوهش به طرح این پرسش‌های احتمالی و تلاش برای ارائه پاسخ بدین سؤالات اختصاص یافته است.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

۱. پرسش یکم: کدام آسیا؟

پرسش نخست آن است که مراد از سرزمینی تحت عنوان آسیا دقیقاً چیست و مرز و گستره آن به‌ویژه در مواجهه با یونان و هویت یونانی چگونه تعیین می‌شود. طرح این پرسش به‌ویژه زمانی به‌جا و مناسب به نظر می‌رسد که در نظر داشته باشیم متن لوسیسی خود به صراحت نشان می‌دهد سقراط افلاطونی و مخاطبان یونانی افلاطون، شاه هخامنشی را نه شاه سرزمین خودشان، بلکه فرمانروای سرزمینی بیگانه تلقی کرده‌اند: در حقیقت سقراط افلاطون در صفحه ۲۱۰ متن این رساله، به لوسیسی یادآور می‌شود که مثال‌های او هم خودی‌ها یعنی یونانیان و هم بیگانگان را دربرمی‌گیرد که در این بخش دقیقاً مترادف با شاه و شاهزاده مهتر هخامنشی است. در پاسخ به این پرسش نباید از نظر دور داشت که لوسیسی متنی است که توسط نویسنده‌ای یونانی و در مجموع غیر جغرافی‌دان که در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد می‌زیسته و لاجرم دانش جغرافیایی وی نیز هر اندازه باشد در منظومه علمی یونان روزگار او امکان تعریف دارد به رشته تحریر درآمده است. در نتیجه طبیعی به نظر می‌رسد که افلاطون عبارت آسیا را در معنایی به کار ببرد که سایر یونانیان معاصر، یا اسلاف و اخلاف نه‌چندان

دور او در ذهن داشته‌اند تا قادر به فهم منظور و مقصود او باشند.

بر همین اساس جست‌وجو در باب مفهوم جغرافیایی و محدوده مکانی آسیا در آثار سایر شاعران، نویسندگان و جغرافی‌دانان یونانی می‌تواند به‌منزله یاور پژوهشگر در دستیابی به دیدگاهی در باب معنا و محدوده آسیا در نظر عموم یونانیان باستان که افلاطون نیز نمونه‌ای از آنان است تصور شود (سنگاری و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۱۲-۱۱۴). هرودوتوس^۱ در اثر خود موسوم به *تواریخ* گزیده‌ای از دانش جغرافیایی یونانیان را به همراه شرحی از دیدگاه‌های آنان در باب تقسیم‌بندی بخش‌های مختلف جهان و چگونگی مرزبندی این سرزمین‌ها ارائه کرده است (سنگاری و دیگران، ۱۴۰۱: ۹۰-۹۲). براساس مندرجات بند ۴۲ از کتاب *چهارم تواریخ*، چنین می‌نماید که یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی، جهان شناخته شده روزگار خود را به سه بخش لیسی، آسیا و اروپا تقسیم کرده بودند (Herodotus, IV. 42). هرودوتوس رود تانائیس^۲ (دن امروزی) را به‌عنوان مرز آسیا و اروپا و رود نیل را نیز حائل میان آسیا و لیسی معرفی می‌کند (Herodotus, IV. 45)،^۳ اما با اطمینانی کمتر در باب مرز شرقی آسیا سخن می‌گوید و چنین می‌پندارد که این سرزمین تنها تا بخش‌های شمالی هندوستان مسکون است (Herodotus, IV. 40). «استرابون»^۴ نیز کتاب یازدهم جغرافیای خود را با این جمله آغاز می‌کند: «آسیا هم‌جوار اروپا است، هم‌مرز با آن در راستای رود تانائیس» (Strabon, XI. 1.1).

با وجود این، هرچند گزارش این دو نویسنده جهان باستان در باب مرز آسیا و اروپا در شمال به‌طور دقیق با یکدیگر منطبق است، هیچ یک اطلاعی در باب حدود این دو سرزمین در بخش‌های جنوبی‌تر ارائه نمی‌دهند، اما خوشبختانه چند اشاره به چنین مرزی در اثنای متن تراژدی *پارسیان* به‌خامه آیسخولوس^۵ می‌تواند نقیصه مذکور را بر طرف سازد.

در این نمایشنامه، هم‌سرایان که شاعر آن‌ها را به‌عنوان یاران کهن سال داریوش فرمانروای متوفی پارسیان معرفی کرده است درحالی‌که چشم‌انتظار بازگشت خشایارشا از پیکار در سرزمین یونان یا دست‌کم وصول خبری از اوضاع جنگ هستند، ضمن سخن‌گفتن از امیدها و بیم‌های خود به مرز و کران اروپا و آسیا نیز اشاره‌ای می‌کنند:

دیرگاهی است که شاه، گران لشکر ویرانگر

از تنگه‌ای که بر کران اروپاست گذر داده...

1. Herodotus

2. Tanais

۳. در نتیجه به نظر می‌رسد بتوان چنین برداشت کرد که براساس سنت جغرافیایی یونان باستان، سرزمین کهن مصر دست‌کم تا کرانه رود نیل چندان مجزا از سرزمین اصلی آسیا قلمداد نمی‌شده است.

4. Strabon

5. Aeschylus

(آیسخولوس، ۱۴۰۰: ۳۷۶؛ Aeschylus, Pers. 65-66)

حتی در جایی دیگر از همین اثر، اتوسا مادر خشایارشا و شهربانوی پارسی پس از اطلاع از بازگشت توأم با صحت و سلامتی شاه بزرگ، عبور وی از پل را به مثابه گذر از جهانی به جهان دیگر توصیف می‌کند: «سپاس ایزد را که سرانجام به آن پل رسید و از جهانی به جهان دیگر گذشت» (آیسخولوس، ۱۴۰۰: ۴۰۷؛ Aeschylus Pers. 736). آنچه آیسخولوس بر زبان شهربانوی هخامنشی و هم‌سرایان تراژدی پارسیان جاری کرده را حتی با وجود آن که اینان در متن به عنوان افرادی پارسی معرفی شده‌اند، باید برگرفته از دیدگاه یونانی در باب مرز دو سرزمین تلقی کرد؛ زیرا این نمایشنامه در حضور تماشاگرانی یونانی و به‌ویژه آتنی به اجرا درمی‌آمد و طبیعتاً پیش‌فرض‌های اولیه آن با دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات مخاطبان اصلی آن هماهنگ بود. براین اساس، این گمانه منطقی می‌نماید که مرز اروپا و آسیا برای آیسخولوس و مخاطبان او دقیقاً منطبق با نگرش متداول امروزی تعریف شده باشد و بر همین اساس گذر خشایارشا و سپاه او از طریق تنگه داردانل^۱ (ویسی و اولیایی، ۱۴۰۰: ۱۷۵)، از سوی آیسخولوس و سایر اهالی یونان همچون ما و معاصرانمان به منزله رد شدن از مرز میان آسیا و اروپا تلقی شده است. افزون‌بر این تعمیم گمانه یاد شده به متن لوسیوس و مخاطبان آن نیز غیر منطقی به نظر نمی‌رسد.

۲. پرسش دوم: آیا اساساً انگاره یونانی در باب «شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» قابل دفاع

است؟

پرسش دوم که پاسخ‌گویی بدان از سویی در گرو ارائه پاسخی برای پرسش نخست است و از طرفی دیگر تلاشی فراتر طلب می‌کند از این قرار است که آیا امکان آن وجود دارد که نگارندگان این سطور در جریان خوانش خود از متن لوسیوس، به علت هیجان و تحت‌تأثیر سودای کشف یک حقیقت تاریخی بر اساس داده‌ای ظاهراً و حتی شاید باطناً، فاقد اهمیت و گذرا، حکمی کلی در باب وجود انگاره‌ای یونانی در مورد حدود اقتدار شاهنشاهی هخامنشی مطرح کرده باشند، آیا چنین برداشتی به‌طور دقیق مصداق بارز اهمال پژوهشگر در اکتفا به داده‌های تنها یک متن، نادیده‌گرفتن تمامی داده‌های موجود در متون دیگر و در نتیجه رسیدن به یک ارزیابی غلط و مردود نیست؟

این خرده‌گیری به اندازه‌ای حساب‌شده، عادلانه و دلسوزانه است که به هیچ عنوان نباید نادیده گرفته شود. نگارندگان بدین نکته معترف‌اند که به‌رغم تمام کوشش خود برای پرهیز از

1. Dardanelles

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۳، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲ / ۱۴۷

نگاهی مطلق‌گرا و اجتناب از تاریخ‌نگاری مبتنی بر منطق کشف حقایق که بر بلندایی احاطه‌شده با پرتگاه‌هایی عمیق بنا شده است، به هر روی داعیه‌ای مبنی بر ترادف مسند شاه بزرگ با عنوان فرمانروای آسیا در اذهان عمومی یونانیان مطرح کرده و نام «انگاره شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» بر آن نهاده‌اند. در نتیجه ناگزیر موظف‌اند از طریق توسل به سایر متون یونانی معاصر حیات هخامنشیان به تقویت ادعای خود بپردازند:

الف. تراژدی پارسیان اثر آیسخولوس: پارسیان که در پاسخ به پرسش نخست به‌شدت راهگشا بود، احتمالاً کهن‌ترین اثری است که داده‌هایی مرتبط با «انگاره شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» از متن آن قابل استخراج است. هم‌سرایان در این نمایشنامه از حضور مردانی از سرتاسر آسیا در خدمت خشایارشا خبر می‌دهند:

اینک از چهار گوشه آسیا مردان شرق کمر بسته‌اند

و فرمان هول‌انگیز شاه را

هزاران شمشیر می‌شنوند

(آیسخولوس ۱۴۰۰، ۳۷۶، Pers. 56-57, Aeschylus).

در جایی دیگر انگاره مورد ادعای پژوهش حاضر، یعنی وجود دیدگاهی در میان یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی مبنی بر فرمانروایی تنها یک مرد و آن هم شاه پارس، بر سراسر آسیا، بر زبان روان درگذشته داریوش که لختی از جهان مردگان بازآمده است، جاری می‌شود:

از آن روز که ایزد تخت و عصای شاهی آسیا را

به مردی یگانه سپرد

(آیسخولوس ۱۴۰۰، ۴۰۹، Pers. 763-764, Aeschylus).

در تفسیر این داده‌ها نیز مجدداً باید در نظر داشت که متن تراژدی پارسیان در مجموع «تصویری یونانی شده از دربار پارس» را به نمایش می‌گذارد (بروسیوس، ۱۳۹۷: ۳۰). بر همین اساس آنچه داریوش یا سالخوردگان پارسی در این اثر بر زبان آورده‌اند نه لزوماً انگاره‌ای پارسی و رایج در میان هخامنشیان، بلکه می‌تواند کلامی باشد که آیسخولوس، این یونانی معاصر حیات شاهنشاهی هخامنشی در دهان آنان گذارده و طبیعتاً برای مخاطبان یونانی او نیز مأنوس و آشنا بوده است و اتفاقاً همین نکته بر اهمیت قطعات موجود در پارسیان برای دفاع از انگاره «شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» می‌افزاید.

ب. تواریخ هرودوتوس: دیدگاهی در باب فرمانروایی یک شاه پارسی بر چهارگوشه آسیا در تواریخ هرودوتوس به‌کرات مورد اشاره قرار گرفته است: هرودوتوس در آغاز شرح خود از ماجراها و اقدامات کوروش به‌صراحت اعلام می‌کند که قصد دارد در باب آن که پارسیان

چگونه اربابان آسیا شدند سخن بگوید (سنگاری، ۱۳۹۳: ۱، ۹۵-۹۶؛ Herodotus, I. 95)، در جایی دیگر اشاره می‌کند که آستواگس (Astyages) واپسین فرمانروای مادها سایه‌افکندن نفوذ و سیطره کوروش را بر تمام آسیا و نه تنها بخشی از آن، در خواب می‌بیند (Herodotus, I. 107-108) و از همه چشمگیرتر، معتقد است پارسیان سرتاسر آسیا و تمامی اقوامی را که در آن ساکن‌اند، متعلق به خود دانسته و در مقابل اقوام یونانی و سرزمین اروپا را جهانی متفاوت و مجزا قلمداد می‌کنند (Herodotus, I. 4).

نگاهی مشابه مبنی بر فرمانروایی بی‌چون و چرای پارسیان بر سایر اقوام آسیایی در *خاطرات سقراطی* / *ممورابیلیا*^۱ اثر کسنوفون^۲ نیز قابل بررسی است (کسنوفون ۱۳۹۴، ۵۲، Xenophon, Mem. I. 2).^۳ در این موارد نیز تلقی هرودوتوس و کسنوفون از سیادت پارسیان بر سراسر آسیا حتی اگر بدون مبنا و اساسی پارسی و هخامنشی نباشد، دست‌کم نمود انگاره‌ای یونانی است. چنین وضعیتی حتی در مواجهه محقق با نمونه اشاره مؤلف *توریک* به ادعای پارس‌ها مبنی بر تعلق تمامی اقوام آسیا به خودشان نیز وجود دارد.

پ. *آناپاسیس*^۴ اثر آریانوس^۵: آریانوس در شرح و توصیف بنای مقبره کوروش و وضعیت آن در هنگام حضور اسکندر در پارس از وجود کتیبه‌ای بر گور بنیان‌گذار شاهنشاهی هخامنشی خبر می‌دهد:

مقبره کتیبه‌ای به زبان پارسی و به این مضمون داشت: «ای انسان، من کوروش پسر کمبوجیه‌ام که امپراتوری پارس را بنیان نهادم و بر آسیا حکومت راندم. به این مقبره من رشک مبر (آریان ۱۳۸۸، ۲۶۸، Arrian, Anab. VI. 29).

مؤلف *آناپاسیس* همچنین به چنگ آوردن زمام امور آسیا را انگیزه اصلی اسکندر از پیکار با داریوش سوم معرفی کرده و این چنین می‌نویسد که فاتح مقدونی که پیش از نبرد ایسوس^۶، چیرگی بر داریوش را مرادف با «پیروزی بر عالی‌ترین مظهر مردم ماد و پارس، و همه مردم آسیا که اینان بر آن‌ها حکومت می‌رانند» توصیف کرده بود (آریان ۱۳۸۸، ۸۵، Arrian, Anab. II. 6)، پس از پایان پیکار نیز به خانواده فرمانروای هخامنشی اطلاع می‌دهد که «با داریوش بر سر خصومت شخصی نجنبیده، بلکه به جنگی مشروع بر سر فرمانروایی بر آسیا پرداخته

1. Memorabilia

2. Xenophon

۳. این اثر با عنوان «خاطرات سقراطی» توسط محمدحسن لطفی به فارسی برگردانده شده است (کسنوفون، ۱۳۹۴).

4. Anabasis

5. Arrianus

6. Issus

است» (آریان ۱۳۸۸، ۹۲، Arrian, Anab. II. 12). در نتیجه اسکندر هنگامی که پس از پیروزی در ایسوس خود را خداوندگار آسیا می‌خواند (آریان، ۱۳۸۸: ۹۵؛ Arrian, Anab. II. 14)، به‌گونه‌ای صریح غلبه مستقیم بر داریوش سوم به‌عنوان مالک‌الرقاب آسیا در عرصه کارزار را به‌منزله غلبه تمام‌عیار بر این سرزمین و تبدیل خود به صاحب‌اختیار آسیا تلقی می‌کند.

براین‌اساس مندرجات *آناباسیس* نیز از وجود همان انگاره دارای ریشه یونانی در ذهن فاتح مقدونی، مبنی بر سیادت بی‌چون و چرای شاه بزرگ پارس بر سراسر آسیا که نتیجتاً ماهیت پیکار وی با داریوش سوم را به نبرد بر سر فرمانروایی این سرزمین مبدل می‌کند، خبر می‌دهد. افزون‌بر این آریانوس در ارائه گزارش از کتیبه مزار کوروش که در آن خود را فرمانروای آسیا شمرده، همچون روایت هرودوتوس از این که پارس‌ها تمام آسیا و اقوام آن را متعلق به خود می‌دانند، پارسیان را نیز در داشتن چنین تصویری از حدود اقتدار شاهنشاهی‌شان شریک یونانیان معرفی می‌کند (سنگاری و مقدس، ۱۴۰۴: ۷۳-۷۵).

البته وجود یا عدم وجود چنین خودانگاره‌ای در میان خود پارس‌ها فارغ از آن که به‌طور کلی چه نگاهی به خبر آریانوس در مورد کتیبه ادعایی مزار کوروش داشته باشیم، نیازمند تعمیق در شواهد بیشتری است.

ث. تاریخ جنگ *پلوپونزی*^۱ اثر توکودیدس^۲: در سیزدهمین سال فرمانروایی داریوش دوم معاهده‌ای میان هخامنشیان با دولت‌شهر اسپارت و متحدان آن منعقد شد. به روایت مؤلف تاریخ جنگ *پلوپونزی*، متن این معاهده با چنین عبارتی آغاز می‌شد: «کشور شاه در آسیا متعلق به شاه خواهد بود و شاه هر اقدامی را که صلاح بداند در آنجا به عمل خواهد آورد» (توکودیدس ۱۳۹۷، ۴۷۶، Thucydides, VIII. 58).

ج. *هلنیکا*^۳ اثر کسنوفون: در سال ۳۸۶ پ.م صلحی میان شاهنشاهی هخامنشی و دولت‌شهرهای یونانی برقرار شد که به باور بریان^۴ پیروزی چشمگیری بود که اردشیر دوم در سایه ثبات در عمل و عملکرد سیاسی خود به دست آورد (بریان، ۱۳۹۲: ۱۰۲۲-۱۰۲۳). کسنوفون در کتاب پنجم *هلنیکا* روایتی از متن نامه این فرمانروا که توسط فرستاده وی در جمع نمایندگان دولت‌شهرها قرائت شد ارائه داده است:

شاه اردشیر چنین می‌اندیشد که بایسته است شهرهای واقع در آسیا و نیز از میان جزایر، آبخوست‌های کلازومنا^۵ و قبرس^۶ از آن وی باشند و سایر شهرهای

1. Peloponnesian War
2. Thucydides
3. Hellenica
4. Pierre Briant
5. Clazomenae
6. Cyprus

یونانی، خواه کوچک و خواه بزرگ، خودمختار باقی بمانند، مگر لمنوس^۱، ایمبروس^۲ و اسکيروس^۳ که باید همچون گذشته به آتینان وابسته بمانند (Xenophon, Hellenica. V. 1. 31).

در دو قطعه اخیر نه تنها انگاره یونانی مورد ادعای نگارندگان به وضوح در متنی یونانی قابل شناسایی است، بلکه هم سو با آنچه هرودوتوس و آریانوس از زبان پارسیان یا در باب کتیبه مقبره کوروش نقل کرده اند، داریوش دوم و اردشیر دوم فرمانروایان هخامنشی نیز خود به صراحت بر مسئله سروری و تسلط خود بر آسیا پافشاری می کنند.

به عبارت دیگر در هر دو روایت حق حاکمیت و سیادت تمام و کمال شاه بزرگ بر قلمرو آسیایی بدون هیچ قید و شرطی مورد تأکید قرار گرفته است. چنین تأکیدی در هر دو مورد دقیقاً در همان ابتدای معاهده درج شده و هر بار نیز طرف مقابل نمایندگان دولت شهرها در معاهده داریوش دوم و اسپارتی ها و متحدانشان در معاهده اردشیر دوم، بدون کوچک ترین مخالفتی با آن روبه رو می شوند.

در ادامه متن معاهده اول اسپارتی ها حتی متعهد شده اند که «به هیچ عمل خصمانه ای بر ضد کشور شاه» دست نزنند. در نتیجه اگر محتوای این دو معاهده را بی چون و چرا و به صورت درست به عنوان متنی اصیل و سندی تاریخی حاوی دیدگاه های شاهان بزرگ بپذیریم، با دو نکته مهم مواجه خواهیم شد:

نخست آن که قلمروی آسیای شاه بزرگ به منزله خط قرمزی غیر قابل عبور است و فرمانروای هخامنشی از هر هم پیمانی انتظار دارد که تعهدی مبنی بر تأمین و حفظ امنیت آن ارائه دهد؛ دوم آن که طرفین مقابل در چنین پیمان هایی نیز ظاهراً مشکلی با این خط قرمز نداشته و بدون معارضه زیر بار تعهد مزبور رفته اند. به عبارت دیگر عملکرد طرف یونانی به گونه ای است که گویی از پیش حقانیت شاه پارس بر سرزمینی موسوم به آسیا را به طور کامل به رسمیت شناخته است. اما مواجهه ای سخت گیرانه تر با متن این معاهدات، حتی تا بدانجا که محتوای هر دو را به طور کامل بر ساخته مستقیم مؤلفان هلنیکا و تاریخ جنگ پلوپونزی یا دست کم تا اندازه تأثیر پذیرفته از برداشت و نگاهی یونانی قلمداد کنیم، در کلیت ماجرا تغییری ایجاد نخواهد کرد، زیرا در این صورت نیز به طور قطع حداقل با روایتی یونانی بر اساس انگاره ای یونانی روبه رو خواهیم شد.

در این تفسیر، توکودیدس و کسنوفون هر دو تا اندازه ای ناچار بوده اند گزارشی همراه و

1. Lemnos
2. Imbros
3. Scyros

هماهنگ با انگاره‌های عمومی و رایج هم‌زبانان هم‌دوره‌شان در باب شاهنشاهی ارائه دهند تا مخاطبان معاصر یونانی سخنشان را خلاف واقع نیافته و بدان خرده نگیرند. در نتیجه حتی اگر متن هر دو معاهده را مجعول و مخدوش تلقی کنیم، روایت گزارش ثوکودیدس و کسنوفون دست‌کم از بلا معارض بودن موضوع حاکمیت تمام‌عیار شاه بزرگ بر سراسر آسیا، در اذهان یونانیان معاصر شاهنشاهی هخامنشی پرده برداشته و مؤید احتمال وجود انگاره یونانی مورد ادعا در این پژوهش در باب هخامنشیان و حدود تسلط و اقتدار آنان خواهد بود.

نتیجه‌گیری

دیدگاه یونانیان باستان در باب چگونگی تقسیمات و حدود سه قاره اصلی آسیا، اروپا و لیبی به صورت نسبی و به‌ویژه اگر به نظرگاه آنان در باب آسیایی بودن مصر توجه نکنیم، با مرزبندی جغرافیایی پذیرفته شده در عصر ما موافق و هم‌سو است. از سویی، همان‌گونه که تفسیر انتقادی شواهد مورد بررسی در اثنای پژوهش حاضر نشان می‌دهد شاهنشاهی هخامنشی با وجود گسترش در اروپا و لیبی، در چشم معاصران یونانی آن بیش از هر چیز به‌مثابه یک امپراتوری آسیایی، قدرت فائقه بر سراسر آسیا و در یک کلام به‌عنوان یک پدیده یا مسئله آسیایی جلوه کرده است.

به‌عبارت دیگر به‌رغم تلاش‌های توأم با موفقیت نسبی پارس‌ها در خروج از محدوده سنتی آسیا و این حقیقت کتمان‌نشدنی که هخامنشیان خواه از دید مرزبندی باستانی و خواه از نگاه دانش جغرافیایی نوین به نخستین امپراتوری گسترده در سه قاره به‌صورت هم‌زمان مبدل شده بودند، انگاره‌ای عمومی در باب تلقی از فرمانروای هخامنشی به‌عنوان یگانه مردی که زمام سلطنت تمامی آسیا و سیادت بر تمامی اقوام آن را در اختیار دارد در میان یونانیان به وجود آمده بود. بر مبنای این انگاره فرمانروای پارس فردی است که بر تمامی آسیا تا آخرین بخش مسکون از مرزهای شرقی آن مسلط است و تسلط بر آن را به‌مثابه میراث خود برای مهترین پسرش برجای می‌گذارد و این موضوعی است که می‌تواند از طریق متون و منابع مکتوب متعددی از جمله آثار بررسی شده در این پژوهش مورد مطالعه‌ای عمیق‌تر قرار گیرد.

از طرف دیگر این امکان وجود دارد که برگزیدن محاوره لوسیسی به‌عنوان نقطه آغاز چنین تحقیقی مواجه شود با انتقادی مبنی بر این که مسیر مطالعه در باب انگاره «شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» می‌توانست مبدأ و سرآغاز مناسب‌تری داشته باشد. به‌عنوان نمونه این‌طور می‌نماید که متن تراژدی پارسیان با توجه بدان که به طرز برجسته‌ای بازتابی از نگرش و دیدگاه‌های رایج زمانه نمایش‌نامه‌نویس را منتقل می‌کند می‌توانست در جایگاه مبدأ پژوهش حاضر انتخاب

بهتری باشد. همچنین گزارش‌نامه‌های فرمانروایان هخامنشی آن‌طور که در آثار کسنوفون و ثوکودیدس مندرج است و نیز روایت‌های نسبتاً متعدد و مفصل هرودوتوس در باب حق سیادت و تسلط پارسیان بر آسیا، خواه از حیث حجم و خواه باتوجه به نگرش و انگیزه‌های مؤلفانشان در ثبت و ضبط وقایع و رخدادها آن‌گونه که اتفاق افتاده بوده‌اند، همگی از شایستگی قرارگیری در چنین جایگاهی برخوردارند. لوسیوس نیز در نهایت و در بهترین حالت می‌توانست به‌عنوان یکی از شواهد آن هم تا اندازه‌ی زیادی غیرمحموری و جنبی مورد رجوع قرار گیرد و احتمالاً هیچ‌گونه مخالفتی نیز مبنی بر لغزش نگارندگان در بذل اندک توجه به داده‌های هخامنشی آن در ذهن مخاطبان این سطور شکل نمی‌گرفت.

باوجوداین، نگارندگان با درنظرداشتن چند نکته، چنین می‌اندیشند که لوسیوس در مقایسه با تمامی متون و آثار دیگر از شایستگی بیشتری به جهت قرارگیری در نقطه‌ی آغاز پژوهش در باب «انگاره یونانی شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» برخوردار است. نخست آن که هم‌سو با آنچه پیش‌ازاین مورد اشاره قرار گرفت، ساختار سلسله‌مراتب پلکانی قدرت که در لوسیوس شاه بزرگ را به طرز غیر قابل انکار در رأس مراجع اقتدار سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد قرار می‌دهد، موجب آن است که انگاره مذکور در این محاوره سقراطی به‌گونه‌ای ویژه و متفاوت با آنچه در متون دیگر قابل مشاهده است به نمایش گذاشته شود: قدرتی فائقه که محدوده نفوذ آن آسیا است، اما در هر صورت در یک درجه‌بندی برخلاف آنچه مثلاً در تراژدی پارسیان یا روایت جنگ‌های هخامنشیان و یونانیان در تواریخ هرودوتوس قابل بررسی است، به‌صورت مشخص و روشن در جایگاهی فراتر از آتنی‌ها و اقتدارشان قرار می‌گیرد.

ازسوی دیگر، اشارات مندرج در محاوره سقراطی لوسیوس به «انگاره شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» آن قدر گذرا و ضمنی است که می‌توان به سهولت آن را کاملاً تصادفی و پیش‌پافتاده قلمداد کرد. افلاطون برخلاف هرودوتوس قصد آن را ندارد که به‌صورت مستقیم به تسلط و فرمانروایی پارسیان بر سراسر آسیا اشاره کند و اصولاً هدف او از نگارش لوسیوس شباهت چندانی به انگیزه‌های نویسندگانی که با عنوان مورخ شناخته می‌شوند ندارد. اشاره او به سیادت پارسی بر آسیا امری حاشیه‌ای است و اتفاقاً همین حاشیه‌ای بودن، بر ارزش چنین داده‌ای می‌افزاید. درحقیقت داده‌های پیش‌پافتاده لوسیوس به خامه نویسنده‌ای فاقد انگیزه‌های درجه اول و پررنگ وقایع‌نگارانه و تاریخ‌نویسانه صرف می‌تواند بیش از متن‌های دیگر حاکی از آن باشد که «انگاره شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» در یونان باستان تا چه اندازه عام، فراگیر و گسترده بوده است.

افلاطون می‌تواند تحت‌تأثیر این انگاره، در یک گفت‌وگوی بی‌ربط به هخامنشیان اشاره کند

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۳۳، شماره ۳۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲ / ۱۵۳

و سخنش بدون مواجهه با عدم فهم طرف مقابل گفت‌وگو و مهم‌تر از آن، نخستین مخاطبانش شنوندگان یا خوانندگان مستقیم و بی‌واسطه آثار این فیلسوف، پذیرفته شود. براین اساس تصور نگارندگان این است که همین اشاره به ظاهر کوتاه و در نگاه نخست کم‌اهمیت تا اندازه زیادی کیفیت و چگونگی انگاره «شاهنشاهی آسیایی هخامنشی» در اذهان یونانیان و به‌ویژه آتانیان معاصر افلاطون را نمایانگر می‌سازد.

منابع

- افلاطون (۱۳۵۱) پنج رساله، ترجمه محمود صناعی، چاپ ۳، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- _____ (۱۴۰۱) دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، جلد ۱، چاپ ۵، تهران: خوارزمی.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۹) فرهنگ علوم انسانی: انگلیسی-فارسی، چاپ ۲، تهران: مرکز.
- آریان (۱۳۸۸) لشکرکشی اسکندر، ترجمه انگلیسی اوبری دو سلینکورت، بازنگری، مقدمه و حواشی جی. آر. همیلتون، ترجمه محسن خادم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- آیسنخولوس (۱۴۰۰) مجموعه آثار، ترجمه عبدالله کوثری، چاپ ۱۰، تهران: نی.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۹۷) شاهنشاهی هخامنشی از کوروش بزرگ تا اردشیر اول، ترجمه هایده مشایخ، چاپ ۳، تهران: ماهی.
- توکودیدس (۱۳۹۷) تاریخ جنگ پلیبوتزی، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.
- رز، اچ. جی. (۱۳۷۲) تاریخ ادبیات یونان، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ ۲، تهران: امیرکبیر.
- رفیعی‌فر، فرزاد؛ سنگاری، اسماعیل و سیدمسعود سیدبنکدار (۱۴۰۲) «تفسیر انتقادی یک انگاره: کوروش دوم و خشایارشا» یکم در مکالمه افلاطونی آکبیبیادس بزرگ، «تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء (س)»، ۳۳ (۵۹)، صص ۵۵-۳۵.
- سنگاری، اسماعیل؛ مقدس، امیرحسین (۱۴۰۴) در باب خبث طینت هرودوت اثر پلوتارخوس خایرونیایی، تهران: اگر.
- _____؛ مقدس، امیرحسین و عرفانه خسروی (۱۴۰۱) تاریخ نگاری و تاریخ نگری در دنیای باستان. زندگی، زمانه و کارنامه هرودوت هالیکارناسوسی، چاپ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____؛ خسروی، عرفانه و میلاد حیدری (۱۴۰۰) تاریخ هرودوت. ائوتربه: آغاز پادشاهی کمبوجیه دوم، مصر و شگفتی‌های آن، چاپ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۹۳) تاریخ هرودوت. مادها و هخامنشیان تا فرجام کوروش کبیر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- قراملکی، فرامرز؛ ناسخیان، علی اکبر (۱۴۰۰) قدرت انگاره، چاپ ۵، تهران: مجنون.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۶۸) تاریخ فلسفه یونان و روم، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتویی، چاپ ۲، تهران:

علمی فرهنگی و سرورش.

کخ، هایدماری (۱۳۸۵) *از زبان داریوش*، ترجمه پرویز رجبی، چاپ ۱۱، تهران: کارنگ.
کسنوفون (۱۳۹۴) *خاطرات سقراطی*. ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ ۳، تهران: خوارزمی.
کوک، جان مانوئل (۱۳۹۰) *شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه مرتضی ثاقبفر، چاپ ۵، تهران: ققنوس.
گاتری، دبلیو. کی. سی (۱۳۷۷) *تاریخ فلسفه یونان*، ترجمه حسن فتحی، جلد ۱۳، تهران: فکر روز.
گمپرتس، تئودور (۱۳۷۲) *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی.
مکالا، سی بین (۱۳۹۲) *بنیادهای علم تاریخ: چیستی و اعتبار شناخت تاریخی*، ترجمه احمد گل محمدی، چاپ ۲، تهران: نی.

ویسی، مهسا؛ اولیایی، سیاوش (۱۴۰۰) «تحلیلی بر نقش عوامل جغرافیایی در جنگ‌های ایران و یونان در دوران هخامنشی»، *تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهراء (س)، ۳۱ (۵۰)، صص ۱۸۷-۱۶۵.
Doi: 10.22051/hii.2021.32692.2306
هیوبی، پاملا ام. (۱۳۹۳) «سقراط و افلاطون»، در *تاریخ تحلیلی فلسفه غرب*، سرپرست مجموعه دی. ای. اوکانر، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نقش جهان.

یگر، ورنر (۱۳۹۳) *پایدیا*، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد ۲ و ۳، چاپ ۲، تهران: خوارزمی.

- Aeschylus, 2008, *Persians and other plays*. translated by Christopher Collard, Oxford University Press.
- Arrian, 1929-1933, *Anabasis Alexandri*, translated by E. Iloff Robson, vol I & II, Harvard University Press.
- Brandwood, Leonard, 1990, *The chronology of Plato's dialogues*, Cambridge University Press.
- Evangelou, Gabriel, 2020, "The role of Socrates, Lysis, and Menexenus in Plato's Lysis. *Filozofia*. 75, pp. 195-211.
- Herodotus, 1972, *The Histories*. translated by Aubrey de Selincourt, revised with an introduction by A. R. Burn, Pinguin Books Ltd.
- Kenny, Anthony, 2006, *A new history of western philosophy, Voll: Ancient Philosophy*, Clarendon Press.
- Nicholas, Mary P, 2009, *Socrates on friendship and community: Reflections on Plato's Symposium, Phaedrus and Lysis*, Cambridge University Press.
- Plato, 1892, *The Dialogues of Plato*, translated into English with analyses and introductions by B. Jowett, vol 1, Oxford University Press.
- Plato, 2005, *Plato's Lysis*, Terry Penner and Christopher Rowe, Cambridge University Press.
- Plato, 2009, *Philia and method: A translation and commentary on Plato's "Lysis"*, by Eric D. Hetherington, A dissertation submitted of the Graduate Faculty in Philosophy in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, The City University of New York.
- Schleiermacher, Friedrich, 1836, *Introductions to the Dialogues of Plato*, translated from the German by William Dobson, Cambridge.
- Strabo, 1928, *The Geography of Strabo: V*, with an English translation by Horace Leonard Jones, Harvard University Press.
- Thucydides, 2009, *The Peloponnesian war*, translated by Martin Hammond with an introduction and notes by P. J. Rhodes, Oxford University Press.
- Xenophon, 1918, *Xenophon's Hellenica*, with an English translation by Charlton L. Brownson, vol I, Harvard University Press.
- Xenophon, 2001, *Memorabilia*, translated and annotated by Amy L. Bonnette, with an introduction by Christopher Bruell, Cornell University Press.

List of sources with English handwriting

- Aeschylus (2021), *Aeschylus*, translated by Abdollah Kosari, Tehran: Ney [in Persian]
- Arrian (2009), *The Campaigns of Alexander*, translated by Aubrey de Sélincourt, revised with a new introduction and notes by James Hamilton, translated to Persian by Mohsen Khadem, Tehran: Markaz-Nashre-Dānešgāhī [In Persian]
- Ashouri, Daryoush (2010), *A Dictionary for Human Sciences: English-Persian*, Tehran: Markaz [In Persian]
- Brosius, Maria (2019), *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes*, translated by Isa Abdi, Tehran: Māhī [In Persian]
- Cook, J. M. (2012), *The Persian Empire*, translated by Morteza Saghebfar, Tehran: Qoqnūs [In Persian].
- Copleston, Frederick C. (1989), *A History of Philosophy*, Vol 1: *Greece and Rome*, translated by Seyed Jalal al-Din Mojtavavi, Tehran: ‘Elmī Farhangī & Soroūš [In Persian]
- Faramarz Gharamaleki, Ahad & Ali Akbar Nasekhian (2021), *The Power of Image*, Theran: Majnūn [In Persian]
- Gomperz, Theodor (1996), *Griechische Denker: eine Geschichte der entiken philosophie*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: k̄ārazmī [In Persian]
- Guthrie, W. K. C. (1999), *A History of Greek Philosophy*, Vol 13 & 14, translated by Hassan Fathi, Tehran: Fekre Rouz [In Persian]
- Huby, Pamela M. (2014), “Socrates and Plato” in: *A Critical History of Western Philosophy*, edited by D. J. O’Connor, translated by Khashayar Deyhimi, Tehran: Naqše jahān [In Persian].
- Jaeger, Werner (2014), *Paideia*, translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: k̄ārazmī [In Persian]
- Koch, Heidemarie (2006), *Es k̄ündet Dareios der König: Vom Leben im persischen Grossreich*, translated by Parviz Rajabi, Tehran: Kārang [In Persian]
- McCullagh, C. Behan (2013), *The Logic of History: Putting Postmodernism in Perspective*, translated by Ahmad GolMohammadi, Tehran: Ney [In Persian]
- Plato (1972), *Laches, Lysis, Ion, Protagoras and Symposium*, translated by Mahmud Sanai, Theran: Bongāh-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb [In Persian]
- Plato (2022), *The Collection of works*, Translated by Mohammad Hasan Lotfi & Reza Kaviani, Tehran: k̄ārazmī [In Persian]
- Rose, H. J. (1993), *A handbook of Greek Literature*, translated by Ibrahim Younesi, Tehran: Amīrkabīr [In Persian]
- Thucydides (2018), *The History of the Peloponnesian War*, translated by Mohammad Hassan Lotfi, Tehran: k̄ārazmī [In Persian].
- Veisi, M. and Oliāee, S. (2021). An Analytical Study of the Role of the Geographical Factors in the Iran-Greece Wars During the Achaemenid Period. *History of Islam and Iran*, 31(50), 165-187. doi: 10.22051/hii.2021.32692.2306 [In Persian]
- Xenophon (2015), *Memorabilia*, Translated by Mohammad Hasan Lotfi, Tehran: k̄ārazmī [In Persian]

Source of English

- Aeschylus (2008), *Persians and other plays*, translated by Christopher Collard, Oxford University Press.
- Arrian (1929-1933), *Anabasis Alexandri*, translated by E. Iliff Robson, vol I & II, Harvard University Press.
- Brandwood, Leonard (1990), *The chronology of Plato's dialogues*, Cambridge University Press.
- Evangelou Gabriel (2020), “The role of Socrates, Lysis, and Menexenus in Plato's Lysis”, *Filozofia*, 75, pp. 195-211.
- Herodotus (1972), *The Histories*, translated by Aubrey de Selincourt, revised with an introduction by A. R. Burn, Pinguin Books Ltd.
- Kenny, Anthony (2006), *A new history of western philosophy*, Vol 1: Ancient Philosophy,

- Clarendon Press.
- Nicholas, Mary P. (2009), *Socrates on friendship and community: Reflections on Plato's Symposium, Phaedrus and Lysis*, Cambridge University Press.
- Plato (1892), *The Dialogues of Plato*, translated into English with analyses and introductions by B. Jowett, vol 1, Oxford University Press.
- Plato (2005), *Plato's Lysis*, Terry Penner and Christopher Rowe, Cambridge University Press.
- Plato (2009), *Philia and method: A translation and commentary on Plato's "Lysis"*, by Eric D. Hetherington, A dissertation submitted of the Graduate Faculty in Philosophy in partial fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy, The City University of New York.
- Schleiermacher, Friedrich (1836), *Introductions to the Dialogues of Plato*, translated from the German by William Dobson, Cambridge.
- Strabo (1928), *The Geography of Strabo: V*, with an English translation by Horace Leonard Jones, Harvard University Press.
- Thucydides (2009), *The Peloponnesian war*, translated by Martin Hammond with an introduction and notes by P. J. Rhodes, Oxford University Press.
- Xenophon (1918), *Xenophon's Hellenica*, with an English translation by Charlton L. Brownson, vol I, Harvard University Press.
- Xenophon (2001), *Memorabilia*, translated and annotated by Amy L. Bonnette, with an introduction by Christopher Bruell, Cornell University Press.



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

The image of Asiatic Achaemenid empire according to the conversation of Lysis by Plato¹

Farzad Rafieifar², Esmail Sangari³
Seyed Masoud Seyed Bonakdar⁴

Received: 2024/08/20
Accepted: 2025/01/02

Abstract

The Socratic conversation of "Lysis" is one of the first works of Plato. In this conversation Achaemenid empire and issues related to it were mentioned twice. At first, the great Achaemenid king with his domination of Asia and his legacy to his son are mentioned. It is also written about Darius I and her wealth in this conversation. The purpose of this article is to reflect on some of the images and appearance of the Achaemenid Empire in the minds of its contemporaries. From this point of view, in this article, only one of these two cases, namely Plato's words about rulership and dominion of the great king of Persia over the entire land of Asia, has been studied. This research, through a critical reading of "Lysis" and a several contemporary Achaemenid Greek texts, tries to investigate what ideas caused the image and concept of the Persian king dominating Asia in the minds of the Greeks of the 5th and 4th centuries BC to be created.

Keywords: Achaemenid empire, Lysis, Plato, The great king, Asia.

1. DOI: 10.22051/hph.2025.48003.1746
2. PhD Student, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran:
f.rafieifar@yahoo.com
3. Associate professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran
(Corresponding Author): e.sangari@ltr.ui.ac.ir
4. Assistant Professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran:
sm.sbonakdar@ltr.ui.ac.ir
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507